

## ۱۰- مبارزه برای قدرت\*

در برابر ما جزوه ای قرار دارد در باره ی برنامه و تاکتیک های مان تحت عنوان "تکالیفی که پرولتاریای روسیه با آن روبرو است- نامه ای به رفقا در روسیه". این سند را پ- اکسیلرُود P.Axelrod، آسترف Astrov، ا- مارتینف Martynov، ل- مارتف Martov و س- سنکوفسکی S.Semkovsky امضا کرده اند.

مسأله ی انقلاب در این "نامه" به طرز بسیار کلی مطرح شده است، و هر چه نویسندگان از شرح موقعیتی که بروز جنگ ایجاد کرده است، به چشم اندازهای سیاسی و نتایج تاکتیکی نزدیک تر می شوند، به همان نسبت نیز از روشنی و دقت مطلب کاسته می شود تا آنجا که مفاهیم، پراکنده و تعاریف اجتماعی خود مبهم می گردند.

از خارج چنین بنظر می رسد که دو حالت بر روسیه غالب است: در وهله ی اول توجه به دفاع ملی که نظریات رُمانف ها تا پلخانف را شامل می شود و دوم ناراضی عمومی که اپوزیسیون بورکراتیک فروند Fronde تا بروز آشوب های خیابانی را در بر می گیرد. این دو حالت غالب همچنین در باره ی آزادی توده ای در آینده توهم می آفرینند، آزادی توده انی که گویا از مبارزه در راه دفاع ملی بر خواهد خاست. لیکن این دو حالت تا حد زیادی مسنول طرح مسأله "انقلاب توده ای" بوجهی غیر صریح هستند. حتی موقعیکه صوراً در مقابل "دفاع ملی" مطرح شده باشد.

جنگ ورشکستهایش با خود هیچ مسأله انقلابی و یا نیروهای انقلابی برای حل این مسائل بوجود نیاورده است. برای ما تاریخ با تسلیم ورشو به شاهزاده ی باواری آغاز نمی شود. تضادهای انقلابی و نیروهای اجتماعی هر دو همانند که نخست در سال ۱۹۰۵ با آن مواجه شدیم. البته با گذشت ده سال این تضادهای انقلابی و

\* از ناشه اسلوو، پاریس، ۱۷ اکتبر ۱۹۱۵- ل- ت

نیروهای اجتماعی بطور قابل ملاحظه ای تغییر یافته اند. بروز جنگ صرفاً ورشکستگی عینی رژیم را بشکلی مکانیک وار و گویا نمایان ساخته است. در عین حال جنگ آگاهی اجتماعی را نیز مغشوش کرده و بنظر می آید که آرزوی مقاومت در برابر هیندنبورگ<sup>(۹)</sup> و همچنین احساس نفرت نسبت به رژیم سوم ژوئن<sup>(۱۰)</sup> به "همگان" سرایت نموده است. لیکن همانگونه که سازماندهی "جنگ مردم" از همان نخست خود را با پلیس تزاری روبرو می یابد، و در نتیجه حقیقی بودن روسیه سوم ژوئن و افسانه بودن "جنگ مردم" آشکار می شود، بهمانگونه پویش در جهت "انقلاب مردم" نیز در آستانه ظهور، خود را با پلیس سوسیالیست پلخاتف مواجه می بیند، شخصی که اگر در پشت سر خود کرنسکی، میلیوکف، کوچکف و بطور کلی همه ی دمکراتهای ملی و لیبرالهای ملی غیر انقلابی و ضد انقلابی را نداشت، ممکن بود بتوان وی و کل گروهش را افسانه تلقی کرد.

البته این "نامه" نمی تواند تقسیم بندی طبقاتی ملت را نادیده انگاشته و یا فراموش کند که ملت می باید از راه انقلاب خود را از نتایج جنگ و از رژیم کنونی رهائی بخشد.

"ناسیونالیست ها و اکتبريست ها، ترقی خواهان، کادت ها، صاحبان صنایع و حتی بخشی (!) از روشنفکران رادیکال یک صدا اعلام می دارند که بورکراسی عاجز از دفاع از کشور است و طالب بسیج نیروهای اجتماعی بمنظور دفاع از کشور هستند....." این نامه در مورد ماهیت ضد انقلابی این موضع که "برای دفاع از دولت اتحاد با حاکمان فعلی روسیه، با بورکراتها، اشراف و ژنرالها" را تقبل می کند، به نتیجه ای درست رسیده است. همچنین نامه به درستی موضع ضد انقلابی "وطن پرستان بورژوای از هر قماش" را خاطر نشان می سازد. در اینجا ما سوسیال-پاتریوت ها را، که در نامه هیچ اشاره ای به آنان نشده، نیز می افزایم.

از این نامه می باید نتیجه گرفت که سوسیال دمکراتها نه صرفاً منطقی ترین حزب انقلابی بلکه تنها حزب انقلابی در کشورند، و در کنار آنها نه تنها گروه هائی وجود

دارند که در کار بُرد روشهای انقلابی ناستوارترند، بلکه احزاب غیر انقلابی نیز هستند. به عبارت دیگر علیرغم "نارضائی عمومی" حزب سوسیال دمکرات در شیوه ی انقلابی طرح مسائل، در عرصه ی باز سیاسی کاملاً منزوی است. این اولین نتیجه می باید بدقت در برآوردهای مان منظور شود.

البته باید دانست که احزاب همان طبقات نیستند، چه ممکن است میان موضعی که حزب در پیش می گیرد و منافع قشر اجتماعی ای که بر آن متکی است، ناهماهنگی هائی دیده شود که چه بسا احتمالاً در آینده به تضاد ژرفی میان آن دو بینجامد. ممکن است سلوک حزب تحت تأثیر خُلق توده ها تغییر کند. در این بحث شکی نیست. بر اساس این منطق است که باید هر چه بیشتر در محاسبات خود نه بر مبنای عواملی ناپایدار و مشکوک نظیر شعارها و تاکتیک های حزب بلکه بر اساس عوامل پایدارتر تاریخی یعنی ساختمان اجتماعی ملت، رابطه نیروهای طبقاتی و گرایش های انکشاف آن اتکاء نمائیم.

اما نویسندگان این "نامه" از بررسی این مسائل کاملاً اجتناب می ورزند. این "انقلاب مردم" در روسیه ی ۱۹۱۵ چیست؟ نویسندگان صرفاً پاسخ می دهند که انقلاب "باید" توسط پرولتاریا و دمکراسی انجام پذیرد. ما می دانیم پرولتاریا چه معنی می دهد، اما "دمکراسی" چیست؟ آیا حزبی سیاسی است؟ با آنچه در فوق اشاره رفت واضح است که چنین نیست. پس آیا توده های مردم است؟ کدام توده؟ از قرار معلوم این توده همان خرده بورژواهای صنعتی و تجاری، روشنفکران و دهقانان است. منظور نویسندگان "نامه" فقط می تواند اینان باشد.

در یک سلسله مقاله تحت عنوان "بحران جنگ و چشم اندازهای سیاسی" اهمیت ممکنه ی انقلابی این نیروهای اجتماعی را بطور کلی تخمین زده ایم. بر مبنای تجربیات انقلابی اخیر، تغییراتی را که در طی ده سال گذشته در تناسب نیروهای اجتماعی موجود نسبت به سال ۱۹۰۵ به پیش آمده، جویا شدیم. آیا این تغییرات به سود دمکراسی (بورژوازی) و یا به زیان او بوده است؟ این پرسش برای قضاوت

ما در مورد دورنمای انقلاب و تاکتیکهای پرولتاریا مسأله مرکزی تاریخی است. آیا بورژوا-دمکراسی در روسیه از سال ۱۹۰۵ تاکنون نیرومند تر شده یا حتی بیشتر رو به زوال رفته است؟ تمام بحثهای گذشته ما پیرامون مسأله سرنوشت بورژوا-دمکراسی دورمی زده است و آنان که هنوز از پاسخ به این مسأله عاجزند، چاره ای جز کورمال کورمال پیدا کردن راه خود در تاریکی ندارند. ما به این سؤال بدینگونه پاسخ می دهیم که: انقلاب ملی بورژوائی در روسیه امکان پذیر نیست، زیرا در آنجا از بورژوا-دمکراسی واقعاً انقلابی اثری نیست. دوران انقلابهای ملی- دست کم در اروپا- سپری شده است. بهمانگونه که دوران جنگهای ملی گذشته است. میان این دو رابطه ای لاینفک وجود دارد. ما در عصری از امپریالیزم بسر می بریم که صرفاً منحصر به نظام فتوحات استعماری نیست، بلکه به معنی رژیم معینی در داخل کشور نیز هست. در این نظام ملت بورژوا با رژیم کهن در ضدیت نیست، بلکه این پرولتاریاست که با ملت بورژوا در تضاد می افتد.

صنعتگران و تاجرین خرده بورژوا بنقد در انقلاب ۱۹۰۵ نقش ناقابلی ایفا کرده اند. جای هیچ شبهه ای نیست که اهمیت اجتماعی این طبقه در دهه اخیر بیش از پیش کاهش یافته است. در قیاس با کشورهای دیگری که از انکشاف اقتصادی قدیمی تری برخوردارند، سرمایه داری روسیه با طبقات میانی بنحوی بنیان کن تر و شدیدتر برخورد می کند. قشر روشنفکر بدون تردید رشد کمی بسیاری کرده و نقش اقتصادی اش نیز فزونی یافته است. اما در عین حال حتی "استقلال" موهوم گذشته اش نیز بکلی از میان رفته است. اهمیت اجتماعی روشنفکران کاملاً به نقش آنان در سازاندهی صنایع سرمایه داری و در پرورش عقاید عمومی بورژوائی بستگی دارد. پیوستگی های مادی اش با سرمایه داری او را در تمایلات امپریالیستی غرق ساخته است. همانطور که قبلاً هم ذکر شد، بنا بر "نامه" مزبور "حتی بخشی از روشنفکران رادیکال.... طالب بسیج نیروهای اجتماعی بمنظور دفاع هستند." این مطلقاً نادرست است، زیرا نه تنها بخشی، بلکه همه ی روشنفکران رادیکال بر این

عقیده اند، و در واقع باید گفت که علاوه بر تمامی بخش رادیکال روشنفکران، دست کم تعداد قابل ملاحظه ای از روشنفکران سوسیالیست، اگر نه اکثریت ایشان، نیز این بسیج را می طلبند. بسختی می توان با آرایش ماهیت روشنفکران به صفوف "دمکراسی" افزود.

بدین ترتیب همزمان با عقب نشینی روشنفکران از مواضع انقلابی خود، بورژوازی تجاری و صنعتی بیش از پیش نزول کرده است. دمکراسی شهری به عنوان عاملی انقلابی حتی ارزش یادآوری هم ندارد. در این میان تنها دهقانان باقی می مانند، اما تا آنجا که می دانیم نه اکسلرد و نه مارتف هرگز چندان امیدی به نقش مستقل انقلابی آنان نداشته اند. پس آیا ایشان به این نتیجه رسیده اند که افتراق بلاوقه طبقاتی در میان دهقانان در طی ده سال اخیر نقش آنان را مهمتر کرده است؟ چنین فرضیه ای آشکارا در تضاد با تمام نتایج تئوریک و همه ی تجربیات تاریخی است.

در این صورت نامه ی مزبور از کدام "دمکراسی" صحبت می کند؟ و از "انقلاب مردمی" چه مفهومی دارد؟

شعار مجلس مؤسسان خود مستلزم وجود شرایط انقلابی است. آیا چنین شرایطی وجود دارد؟ آری. این شرایط برقرار است. اما بیان آن بهیچوجه در تولد فرضی بورژوا-دمکراسی، که گویا اکنون برای تسویه حساب با تزاریزم آماده و قادر است، متجلی نیست. بر عکس، اگر این جنگ مسأله ای را کاملاً آشکار ساخته باشد، همانا عدم وجود دمکراسی انقلابی در کشور است.

تلاش روسیه ی سوم ژوئن برای حل مسائل انقلابی داخلی از طریق امپریالیزم به شکستی آشکار انجامیده است. این بدان معنی نیست که احزاب مسئول یا نیمه-مسئول رژیم سوم ژوئن راه انقلاب را پیش خواهند گرفت، بلکه بدان معنی است که مسأله انقلابی با شکست مهیب نظامی بارزتر شده و طبقه حاکمه را بیش از

پیش در مسیر امپریالیزم خواهد راند، و اهمیت تنها طبقه انقلابی در کشور دو چندان خواهد گشت.

انتلاف سوم ژون متزلزل شده، اصطکاک و کشمکش های داخلی آن را از هم دریده است. این بدان معنی نیست که اکتبريست ها و کادتها به بررسی مسأله انقلابی قدرت پرداخته و حمله به مواضع بورکراسی و اشراف متحد را تدارک می بیند. بلکه بدین معنی است که قدرت مقابله حکومت در برابر فشار انقلابی بی تردید برای مدتی معین تضعیف گشته است.

سلطنت و بورکراسی اعتبار خود را از دست داده اند. اما این بدان معنی نیست که ایشان نچنگیده قدرت را و اگذار خواهند کرد. انحلال دوماً و تغییرات اخیر کابینه نشان داد که چنن فرضیه ای تا چه اندازه از حقیقت بدور است. اما سیاست ناپایداری بورکراتیک، که هر چه بیشتر رشد خواهد یافت، به بسیج انقلابی پرولتاریا توسط سوسیال دمکراتها کمک بسیاری خواهد کرد.

طبقات پائینی شهرها و روستاها بیش از پیش خسته، مغیون، ناراضی و خشمگین می گردند. این بدان معنی نیست که نیروی مستقل دمکراسی انقلابی دوشادوش پرولتاریا بمبارزه خواهد پرداخت، زیرا چنن نیروی نه از مایه ی اجتماعی و نه از افراد رهبر برخوردار است. بلکه بی شبهه بدین معنی است که ناراضانی عمیق طبقات پائین موجب تقویت فشار انقلابی طبقه ی کارگر خواهد گشت.

هر چه پرولتاریا کمتر در انتظار پیدایش دمکراسی بورژوایی روزشماری کند و هر چه کمتر خود را با بی ارادگی و محدودیت های خرده بورژوازی و دهقانان وفق دهد، بهمان نسبت در نبرد خود راسخ تر و آشتی ناپذیرتر شده، آمادگیش برای "تا به آخر" رفتن، یعنی تسخیر قدرت آشکارتر و دورنمای اقبال او در بهمراه کشیدن توده های غیرپرولتار در لحظه ی نهائی وسیعتر خواهد گشت. البته هیچ کاری صرفاً با پیش گذاشتن شعارهائی نظیر "مصادره زمین ها" و غیره انجام نمی پذیرد. این موضوع به نسبت وسیعتری در مورد ارتش نیز که دوام و یا سقوط حکومت بدان

وابسته است، صادق است. توده ارتش تنها زمانی به سوی طبقه ی انقلابی متمایل خواهد شد که دریابد که این طبقه تنها به غرولند و تظاهرات کفایت نکرده، بلکه برای تصاحب قدرت می جنگد و احتمال پیروزی اش نیز می رود. مسأله ای عینی و انقلابی در کشور مطرح می شود- مسأله قدرت سیاسی- که با جنگها و شکستهای اخیر بخوبی آشکار گردیده است. طبقه حاکمه بیشتر از پیش مختل می گردد. نارضائی میان توده های شهری و روستائی فزونی می یابد. لیکن پرولتاریا تنها عامل انقلابی است که می تواند اکنون به مراتب بیش از سال ۱۹۰۵ از این شرایط بهره گیرد.

چنین می نماید که "نامه" در عبارتی به نکته ی مرکزی این مسأله نزدیک می گردد. بدین ترتیب که گفته می شود کارگران سوسیال دمکرات روسیه می باید "رهبری مبارزه ی ملی برای سرنگونی رژیم سلطنتی سوم ژونن را بعهده گیرند." ما نشان دادیم که مبارزه "ملی" بچه مفهومی می تواند باشد. اما اگر "به عهده گرفتن رهبری" صرفاً بدین معنی نباشد که کارگران پیشرفته می بایست بدون اینکه از خود بپرسند به چه منظور جانبازانه خون خود را بریزند، بلکه باین معنی باشد که کارگران رهبری سیاسی کل مبارزه را، که قبل از هر چیز مبارزه ای پرولتاری خواهد بود، در دست گیرند، آنگاه روشن است که پیروزی در این مبارزه می باید به انتقال قدرت به طبقه ای که مبارزه را رهبری کرده، یعنی به پرولتاریای سوسیال دمکرات، بینجامد.

از این رو مسأله صرفاً تشکیل "حکومت موقت انقلابی" نخواهد بود- عبارتی تو خالی که که فرآیند تاریخی مضمون آن را معین خواهد کرد- بلکه مسأله تشکیل حکومت انقلابی کارگری، یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریای روسیه مطرح است. مطالباتی نظیر مجلس ملی مؤسسان، ایجاد جمهوری، هشت ساعت کار در روز، خلع ید مالکین از زمین، همراه با خواست ختم فوری جنگ، حق خودمختاری ملتها و تأسیس دول متحده اروپا در نقش آژیتاسیونی سوسیال دمکراتها اهمیت بسیاری دارند. اما انقلاب پیش از هر چیز و در درجه ی نخست مسأله ی قدرت است- مسأله

نه شکل دولت (مجلس مؤسسان، جمهوری، دول متحده) بلکه محتوی اجتماعی حکومت است. چنانچه پرولتاریا آمادگی نبرد برای تسخیر قدرت را نداشته باشد، مطالبات تأسیس مجلس مؤسسان و مصادره املاک تحت شرایط کنونی تمام اهمیت انقلابی خود را از دست خواهد داد، چه اگر پرولتاریا قدرت را از چنگ سلطنت بدر نیاورد، هیچ کس دیگری اینکار را نخواهد کرد.

آهنگ فرآیند انقلابی مسأله ویژه‌ی دیگری است و بستگی به برخی عوامل سیاسی و نظامی، ملی و بین‌المللی دارد. چه بسا ممکن است که این عوامل در تسریع یا تأخیر، تسهیل پیروزی یا شکست انقلاب مؤثر باشند. اما شرایط هر چه باشد، پرولتاریا باید مسیر خود را به روشنی در یابد و آگاهانه در آن جهت‌گام بردارد. بالاتر از هر چیز دیگر باید خود را از سراب‌های فریبنده رها سازد. در طول تاریخ پرولتاریا تا بحال مضرترین توهمی که بیش از هر چیز به پرولتاریا صدمه وارد آورده همواره اتکاء بدیگران بوده است.

## یادداشت ها

۱- مارتنف Julius Martov (۱۸۷۳-۱۹۲۳) - از بنیان گذاران حزب سوسیال دمکرات روسیه و از همکاران نزدیک لنین در دوره ی اولیه سوسیال دمکراسی روسیه. بعدها یکی از رهبران منشویک ها شد و با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مخالفت کرد. دن Feodor Dan (۱۸۷۱-۱۹۴۷) - از رهبران منشویک ها که عضو هیأت رئیسه شورای پتروگراد در سال ۱۹۱۷ نیز بود، وی با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مخالفت کرد.

تسرتلی Iraklii Tsereteli (۱۸۸۲-۱۹۵۹) - از رهبران منشویک ها که بعداً نیز در حکومت موقت کرنسکی از مارس تا اوت ۱۹۱۷ وزیر بود.

۲- پارووس Alexander Parvus (۱۸۶۹-۱۹۲۴) - از تنوریسین های مارکسیست اروپای شرقی در اوایل قرن بیستم. تروتسکی در همکاری با وی بود که ابتدا به نتایج تنوری انقلاب مداوم رسید. ولی بعدها که پارووس از رهبران جناح موافق جنگ جهانی اول در حزب سوسیال دمکرات آلمان شد، تروتسکی بکلی از وی جدا شد.

۳- ویت Sergei Y. Witle نخست وزیر روسیه تزاری از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶. دورنوو P. Durnovo وزیر کشور در کابینه ی ویت در دوره ی انقلاب ۱۹۰۵- وی یکی از ارتجاعی ترین سیاستمداران تزاری بود.

۴- "قشر ممتاز سوم" the Third Estate - در جامعه ی فنودالی هر یک از اقشاری که از امتیازات ویژه ی سیاسی/ اقتصادی/ اجتماعی برخوردار بودند خوانده می شدند. قشر ممتاز اول، روحانیون و قشر ممتاز دوم، اشراف بودند. در طی دوران گذار به سرمایه داری کلیه اقشاری که در مبارزه علیه این امتیازات درگیر بودند به Third Estate معروف شدند. تعریف ترکیب اجتماعی دقیق این مقوله

بسیار دشوار است Albert Soboul. در کتاب خود، انقلاب فرانسه ۱۷۹۹-۱۷۸۷ در این باره چنین می نویسد:

"قشر ممتاز سوم" طبقات عامه را در روستاها و شهرها در بر می گرفت. بورژوازی پانین و متوسط، عمدتاً صنعتگران و تاجران را نیز شامل می شد، اگر چه تمیز روشن بین این کاتگوری های مختلف اجتماعی ممکن نیست. به اینان، اعضاء حرفه های آزاد را نیز باید اضافه کرد: آن رؤسای دادگاهی که به قشر اشراف ارتقاء نیافته بودند، وکلا، ماموریت ثبت احوال، معلمین، دکتراها، و جراحان. نمایندگان شرکتهای بزرگ و مالی به قشر فوقانی بورژوازی تعلق داشتند. از جمله معتبرترین شان متخصصین مالی، صاحبان کشتی، تحصیل داران مالیاتی، و بانکداران بودند. اینان، از طریق بسیار از اشراف سبقت گرفته بودند، ولی آرمان شان این بود که از طریق کسب مقامات دولتی و تشرّف، به صفوف اشرافیت راه یابند. آنچه که به "قشر ممتاز سوم"، علیرغم این گوناگونی اجتماعی، وحدت ذاتی اش می بخشید، مخالفت آن با مراتب موجود ممتاز و مطالبه ی تساوی مدنی بود.

از ترجمه ی انگلیسی، صفحات ۳ و ۴

۵- ژاکوبینیزم Jacobinism - گرایش در انقلاب کبیر فرانسه که جناح چپ رهبری جنبش بود. از معروف ترین رهبران شان روبسپیر و مارا را می توان نام برد. روبسپیر رهبر حکومت فرانسه در دوره ۹۴-۱۷۹۳. تا قبل از سقوط ژاکوبین ها از حکومت و روی کار آمدن ناپلئون بناپارت- بود.

۶- استولیپین Peter Stolypin (۱۹۱۱-۱۸۶۲). سیاستمدار ارتجاعی دوران تزار. در دوره ی پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ بمقام رئیس الوزرائی رسید. در دوره ی نخست وزیریش برنامه اصلاحات ارضی ای را طرح کرد که هدف آن کمک به انکشاف قشری از دهقانان ثروتمند و انهدام کمون های روستاها بود.

۷- دوما Duma- پارلمان روسیه که در سال ۱۹۰۵ توسط تزار نیکلای دوم تأسیس شد. قدرت این پارلمان بسیار محدود بود و تزار به میل خود تصمیمات آن را تصویب یا لغو می کرد.

۸- هوهن زلرن Hohenzollern- خاندان سلطنتی حاکم بر آلمان از سال ۱۸۷۱ تا نوامبر ۱۹۱۸ که رژیم سلطنتی را انقلاب آلمان سرنگون کرد و قیصر ویلم استعفا داد.

۹- هیندنبورگ Paul von Hindenburg (۱۹۳۴-۱۸۴۷)- فیلد مارشال پروسی ارتش آلمان. در جنگ جهانی اول فرمانده قوای آلمان شد. بعداً بسال ۱۹۲۵ به ریاست جمهوری انتخاب شد و در ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر را بمقام کنسول اعظم منصوب کرد.

۱۰- رژیم سوم ژونن- در طی روزهای ۱۴ الی ۱۶ ژونن ۱۹۰۷ استولپین، نخست وزیر وقت روسیه تزاری، از دوما خواست که ۵۵ نفر از اعضای دوما- همگی نمایندگان سوسیال دمکرات- را برای دستگیری و محاکمه تسلیم دولت کنند. دوما این خواست را نپذیرفت.

استولپین نمایندگان سوسیال دمکرات را دستگیر کرده، دومای دوم را منحل کرد و دستور انتخابات دومای سوم را همراه با قوانین جدید انتخاباتی که مغایر قانون اساسی بود صادر نمود. این کودتا دوره ای را آغاز کرد که در تایخ روسیه به رژیم سوم ژونن معروف شد. سوم ژونن به تقویم قبل از انقلاب روسیه مطابق می شود با ۱۶ ژونن به تقویم متداول مسیحی.